در بوته نقد

به بهانه اجرای «مانستر» کوروش شاهونه
شب فراموش‌نشدنی کریسمس در خانواده گودمن

محمدحسن خدایی
منتقد

● نمایش «مانستر» را می‌توان به مثابه درامی روان‌شناختی فرض کرد؛ روایتی از یک خانواده عجیب‌وغریب که در وضعیتی ایزوله و تحت مراقبت به‌سر می‌برند. ماجرا در رابطه با خانم و آقای گودمن در شب کریسمس است؛ زن و شوهری با معلولیت ذهنی و جسمی که تحت مراقبت پزشکان در فضایی ایزوله زندگی می‌کنند و باورهایی نه‌چندان مورد اقبال عقل سلیم مردمان دارند. حال با ورود مایکل که نصاب پرده است، مناسبات این خانواده برهم می‌ریزد، چراکه این مرد با مسئله‌ای روبه‌رو خواهد شد که از منظر خانواده گودمن واقعیتی غیرقابل انکار و از منظر نظم نمادین جامعه، مدعایی بی‌اعتبار است. قصه از این قرار است که خانواده گودمن یک خرس عروسکی را فرزند خویش می‌داند و از مرد جوان هم انتظار دارد که این‌گونه باوری داشته باشد. نصاب پرده که مرد باتجربه‌ای می‌نماید، به شکل صوری منطق خانواده گودمن، در داشتن فرزند را می‌پذیرد و در ادامه مجبور می‌شود برای جبران خطایی که قبل از آن در رابطه با خرس عروسکی یا همان فرزند خانواده از او سر زده، به اجرای عدالت تن دهد و عذرخواهی کند. گویی حتی با عذرخواهی هم عدالت به شکل کامل اجرا نشده و نصاب خطاکار می‌بایست بیش از این عقوبت شود؛ درخواستی که در نهایت به طغیان و انکار باورهای خانواده در داشتن فرزندی به نام مایکل یا همان عروسک خرسی ختم شده و فاجعه می‌آفریند.

نمایش مانستر را می‌توان تقابل عقل و دیوانگی در رابطه با واقعیت دانست. با رجوع به تاریخ جهان می‌توان این سیاست را مشاهده کرد که چگونه عقلانیت دنیای مدرن، به مدد نظام دانش و نهاد دولت و سرمایه، مرجعیت آن را می‌یابد که مدعای دیوانگان در رابطه با واقعیت را بررسی کرده و در صورت لزوم، آن را انکار و از عرصه عمومی حذف کند. در رد این سیاست هستند جامعه‌شناسانی مثل ماکس وبر که قلمروهای عقل، واقعیت و ارزش را یکی ندانسته و مرجعیت علم را برای رسیدن به حقیقت، مورد تشکیک قرار می‌دهند. اما جهان مدرن به قول فوکو با نامیدن هرآنچه که عقلانی نیست تحت عنوان جنون و دیوانگی و تبعید آن به مکان‌هایی مانند تیمارستان، قوام یافته و جهان را به تسخیر قدرت خویش درآورده است. نمایش مانستر وقفه‌ای است بر این مکانیسم طرد و تبعید. حال با زوجی روبه‌رو هستیم که نظم نمادین آنها را دیوانه خطاب کرده و از طریق گفتار پزشکی، تلاش دارد رفتار و گفتار آنها را کنترل کند. خطای مرد نصاب در رابطه با خرس عروسکی و داخل‌شدن به خلوت خانواده گودمن، این امکان را فراهم می‌کند که دقایقی هرچند کوتاه، سلطه عقل در اینجا وانهاده شود، جنون سخن بگوید، حکم براند و عدالت مدنظر خویش را به اجرا درآورد. لحظه‌ای که ایزابل مکالمه تلفنی با روان‌پزشک را نیمه‌تمام به پایان رسانده و دستگاه تلفن را جمع می‌کند، گویی ارتباط با عقل و اقتدار آن به پایان رسیده و این خانواده گودمن است که می‌تواند واقعیت را نمایان کند. البته نصاب را نمی‌توان به تمامی از نظر دانش پزشکی نماینده عقل سالم فرض کرد، اما همچنان نسبت به زن و شوهری که یک خرس عروسکی را فرزند خویش می‌دانند و درصدد تربیت و شادی‌اش هستند، مرد نصاب سالم‌تر به نظر می‌رسد. جالب آنکه هر سه شخصیت نمایش نسبت متفاوتی با واقعیت ادعایی دارند؛ مثلا ایزابل با بازی ریحانه رضی، باوری خدشه‌ناپذیر دارد به فرزندبودگی خرس عروسکی، اما جاناتان با بازی ابراهیم نائیج در میانه ایستاده و گاه گفتار زن را می‌پذیرد و گاه مدعای نصاب را با نوعی تپق و عدم اطمینان بر زبان می‌راند. جاناتان شخصیتی است که در یک منطقه تعین‌ناپذیر در رابطه با واقعیت ایستاده و حتی با ذهنیت بیمارگونه‌اش، هیچ‌کدام از گفتارها را به تمامی نمی‌پذیرد. کوروش شاهونه در مقام کارگردان، کمابیش تلاش دارد نمایشی مبتنی‌بر ژانر روایت کند. مانستر با دقت نوشته و اجرا شده و مکان و زمان نمایش، مربوط است به یکی از ایالت‌های آمریکای قرن بیست‌ویکم. طراحی صحنه رئالیستی، بازنمایی‌کننده فضای داخلی یک خانه کوچک و نه‌چندان برخوردار است. استفاده خلاقانه از برنامه‌های تلویزیونی، اهمیت این رسانه را در ساختن دنیایی مبتنی‌بر حاد- واقعیت نشان می‌دهد که حتی معلولان ذهنی و حرکتی را هم جذب خود کرده است؛ تلویزیون به مثابه رسانه‌ای که فردریک جیمسون برای سوژه‌ها قائل است تا خود را مانند یک کلیت بازنمایی کنند. مانستر اجرائی است قابل اعتنا که با استفاده از تمهیدات ژانریک، تلاش دارد روایتی دیدنی و البته انتقادی باشد در رابطه با مواجهه جنون و عقل؛ جایی که جنون تفوق عقل ابزاری را پس زده و کنش می‌ورزد.

عکس: فیا صفویان، تیوال

درباره «فردای شب» به نویسندگی و کارگردانی جواد اسفندیاری
نکاتی درباب انفتاح

محمد اوحدی‌حائری: زمانی که دهان باز می‌شود تا چیزی بگوییم، لحظه نابی است؛ لحظه انفتاح، لحظه‌ای که به پیشواز چیزی نو می‌رویم، چیزی که در مقابل فروبستگی است و یادمان می‌آورد که ذهنمان مسدود نیست. «فردای شب» دائما در حال رفت‌وآمد در مرزهای انفتاح است. گویی می‌خواهد چیزی بگوید اما نمی‌گوید؛ پر از لحظه‌های برساخته و پر از لحظه‌های ناساخته است. شیدا زبانی خاص دارد. هر کسی او را نمی‌شنود و به طریق اولی البته که او را نمی‌فهمد و ما در جهان ذهنی مشوش او هستیم. یا شاید در جهان ذهنی او، مشوش هستیم. این تفاوت مهم در اجراست. «فردای شب» تشویش را به عنوان رکنی از ارکان جهان ذهنی شیدا جدا کرده و به مخاطب منتقل می‌کند. مخاطب مشوش می‌شود. مخاطب دَر می‌ماند. مخاطب در هضم با مشکل مواجه می‌شود و به دیدن صرف بدن‌ها رو می‌آورد. این اتفاق مبارکی است که فرم پیروز شده است. اما این مهم دیری نمی‌پاید و به‌ناگهان قصه دوباره سر بر می‌آورد. جهان ذهنیِ شیدا از قصه‌ای سرراست می‌گریزد، اما به ماجراهایی اپیزودیک رو می‌آورد که تفاوتی در قصه‌مندی و عقب‌گرد فرم ندارد؛ زیرا در هر دو صورتِ قصه سرراست و قصه اپیزودیک، عنصری واحد پیش‌برنده است و آن مشخص‌کردن ماجراهاست. این «مشخص‌گردیدگی»، این «وضوح و تمایزی» که عامدانه در طول تاریخ ادبیات نمایشی تحمیل شده است تا از نوعی ابهام ذاتی که در زندگی هست بگریزیم، آنچنان بر آثار خیمه می‌اندازد که آثار در جایی که باید، پیچیده نیستند و در جایی که نباید، پیچیدگی و ابهام‌های زائد و بی‌اساس تولید می‌کنند. در جهان شیدا مادربزرگ مفلوج، راه می‌رود و خواهرش حامله می‌شود. در جهان او بدن‌ها تکه‌تکه هستند، مانند پلک‌هایی که سریع باز و بسته می‌شوند و تصویری قطعه‌قطعه به ما ارائه می‌دهند. تا اینجای کار همه‌چیز بر وفق مراد است. یک جهان ساده با المان‌هایی ساده و با لایه‌های درهم‌تنیده و پیچیده ناپیدا در زبان و رفتارها. باوجود آنکه «فردای شب» در تلاش برای ارائه اثری نامنسجم، نامنظم و خلاف قاعده است، اما در ناخودآگاه خود به سمتی اپیزودیک می‌رود. این مسئله به خودی خود، بد نیست. البته اگر اپیزودها در مسیر تشتت و انفتاحی در باب زبان و بدن گام بردارند. اما در «فردای شب» اپیزودها میل به بَرسازیِ نظمی دارند که با خودِ اثر در تعارض است. منظور از اپیزود چیست؟ در جای‌جای این نمایش، راوی ما (شیدا) به سراغ خواهرش (نفیس) یا مادربزرگش (مامانی) می‌رود و گویی از منزلی به منزلی دیگر رهسپار می‌شود و این‌گونه به جای آنکه استقلال جهان‌ها حفظ شود، قصه‌ای از پس قصه‌ای دیگر می‌آید و اپیزودها به‌مرور شکل می‌گیرند. البته در فاصله‌ای که شیدا درگیر یکی از کاراکتراهاست و میزانسنی دونفره را ساخته‌اند، آن دیگری که جدا افتاده به کشف بدنش می‌رسد. نوعی در خود تنیدن. نوعی کنکاش در جلوی آینه. عدم تفاوت ظاهری کاراکترها در همین محفل‌های یک‌نفره معنا می‌یابد؛ مادربزرگی که پیر نیست، خواهر حامله‌ای که حامله نیست. شاید این‌گونه انتهای نمایش معنای بهتری بیابد. پرده‌ها کنار می‌رود. آینه‌ها در انتهای صحنه انعکاسی از تن‌ها هستند؛ تن‌هایی که دائما با دفرمه‌شدن، معناهای ثانویه تولید کرده‌اند و پیری و حاملگی نیز مفاهیمی مازاد هستند که تولید می‌شوند. این از آن دیگری جدا افتاده که به خود مشغول است. اما در دیگرسو، در جمع دونفره، شیدا رکن ثابت است. شیدایی که زبان نفهمیدنی دارد و خود نیز، زبان‌نفهم است! چرا شیدا زبان‌نفهم است؟ چرا با یکدیگر درگیر می‌شوند؟ چرا در قسمت‌های خود نمی‌مانند؟ چرا آن‌قدر حرف می‌زنند و بدنشان را در سکوت رها نمی‌کنند؟ همه اینها باز به قصه باز می‌گردد که با سابقه‌ای چند هزار ساله مقاومت می‌کند و از رسیدن تجربه «فردای شب» به آنچه مستحق آن است، ممانعت می‌کند. طراحی صحنه نیز بر این امر صحه می‌گذارد که هرکدام از سه شخصیت نمایش، جهانی شخصی دارند که شیدا به آنها وارد می‌شود. گاهی روی ویلچر مادربزرگ می‌نشیند و دیگربار به سراغ لباس‌ها می‌رود. این‌گونه است که به ناخودآگاه «اپیزود» ظاهر می‌شود. شیدا با این آدم‌ها کار دارد. چه‌کار دارد؟ می‌خواهد به خواهر حامله‌اش بگوید بچه را بندازد. چرا؟ این قصه‌ای است که به فرم تحمیل می‌شود و جهتی دیگر می‌دهد که حتی در تناقض با اجراست. در اجرا، حامله‌بودن به عنوان عنصری نمایشی نشان داده می‌شود. با استفاده از عناصری که پشت‌صحنه و جلوی صحنه را به‌هم پیوند می‌زند. نفیس از ابتدا حامله نیست و در لحظه‌ای از نمایش شکم‌بندی به خود می‌بندد تا تصویری تصنعی از بارداری را ترسیم کند. به همان اندازه که تصویر ذهنی شیدا تصنعی است. در اینجا تئاتر و پشت‌صحنه به کمک می‌آید تا روایت قصه‌گون نقض شود. همه‌چیز مهیاست تا پشت‌صحنه و جلوی صحنه یکی شود و تئاتریکالیته عضوی از آشوب ذهنی شیدا شود. اما به جای نقض روایت قصه‌گون، قصه پی گرفته می‌شود. اینکه خواهر چه جوابی به شیدا می‌دهد و درگیری دو خواهر و پادرمیانی مادربزرگ و درگیری‌های دیگر به کجا می‌رسد و اینکه غیاب در نمایش متعلق به مردان است و فقط درباره‌شان صحبت می‌شود. اینها همه قصه است! درحالی‌که غایب اصلی اجرا باید همین قصه می‌بود و نه مردان. اجرا امری فزون‌تر را نوید می‌دهد اما همه و همه به این می‌انجامد که صرفاً سیرِ دراز سفر در طولِ شب با تلاشی متفاوت «روایت» شود.

به نکات ابتدای متن بازگردیم. نه ساختاری منسجم و نه ساختاری اپیزودیک برای فردای شب مناسب نیست. این کار ساختاری مشوش می‌طلبد، ساختاری که بیرون آمده از منطق ذاتی خودش باشد و به نتیجه‌ای مشخص و واحد نینجامد. این کار جنون می‌خواهد، مانند صحنه ابتدایی نمایش؛ جنونی که به انفتاح منجر شود. انفتاحی برای لَحظه‌هایی نو. اما این مهم مثل جرقه‌هایی می‌آیند و می‌روند و محقق نمی‌شوند. بدن‌ها به سوی گسست می‌روند و دوباره شکلی داستانی می‌گیرند و این رفت‌وآمد متناوب، باب انفتاح را می‌بندد. لحظه انفتاح، لحظه نابی است؛ لحظه‌ای که دو لب از هم گشوده می‌شود نه به این علت که چیزی وارد شود، نه به این علت که در مصرف‌گرایی صِرف، خوراکی از میان لب‌های گشوده به حلق روانه شود، بلکه برای آنکه آوایی جدید از ما صادر شود؛ آوایی که کسی تا به حال نشنیده است.

برگزیدگان ورسوس چهارم معرفی شدند
هدف، معرفی هنرمندان جوان به گالری‌هاست

شرق: نمایشگاه چهارمین دوره جایزه «ورسوس» ویژه نقاشان زیر ۳۰ سال، روز جمعه، ۴ بهمن، در خانه هنرمندان آغاز به کار کرد. پیش از افتتاح نمایشگاه، نشستی با حضور مهرنوش بهبودی و فردین عالی‌زاد، بنیان‌گذاران ورسوس و همچنین ساسان نصیری، مهدی احمدی و عطا هاشمی‌نژاد، از اعضای هیئت انتخاب آثار، برگزار شد. در ابتدای این نشست مهرنوش بهبودی گفت: سه دوره از مسابقه ورسوس به نقاشی اختصاص داشته و در یک دوره نیز میزبان هنرمندان مجسمه‌ساز بودیم. هر سال پس از اعلام فراخوان، کارهای زیادی از اقصا نقاط ایران به دست ما می‌رسد که توسط پنج داور گزینش و تعدادی از آنها برای شرکت در نمایشگاه انتخاب می‌شوند. امسال حدود دو هزار اثر از حدود ۸۰۰ هنرمند به دست ما رسید که تعداد زیادی از آنها هنرمندان شهرستانی بودند. از زمان اعلام فراخوان، فرصتی سه‌ماهه را برای هنرمندان در نظر گرفتیم تا زمان کافی برای حضور در این رویداد را داشته باشند. از شهرهای زیادی، از جمله اصفهان، مشهد، شیراز و همدان در این دوره از نمایشگاه ورسوس شرکت کردند. او با بیان اینکه در صورت فروش آثار، همه مبلغ فروش به خود هنرمند تعلق می‌گیرد، افزود: امسال برای اولین‌بار اسپانسرهایی در کنار خود داریم. فروشگاه‌های زنجیره‌ای «اسپار» نفر اول مسابقه را به مدت یک هفته برای یک تور فرهنگی به اتریش می‌فرستد و گالری آریانا هم پس از پایان این نمایشگاه آثاری را که به فروش نرفته‌اند به مدت شش روز به نمایش می‌گذارد و آنجا نیز همانند ورسوس، در صورت فروش آثار، صددرصد مبلغ به هنرمند تعلق می‌گیرد. در ادامه، فردین عالی‌زاد نیز با بیان اینکه از ابتدا رویکرد ورسوس کمک به جوانان بااستعداد بوده است، گفت: بررسی کارها و کیفیت آنها نشان می‌دهد که استعدادهای خوب زیادی در تهران و شهرستان‌ها داریم. هدف ما این است که ورسوس بتواند جوانان هنرمند را به جامعه معرفی کند و امیدواریم این نوع جشنواره‌ها توسط سایر سازمان‌ها و صنایع مختلف نیز برگزار شود تا حمایت بیشتری از جوانان صورت بگیرد. امیدوارم بتوانیم ارتباط خود را با گالری‌ها بیشتر و همچنین ارتباطی بین ورسوس و فضاهای هنری کشورهای دیگر برقرار کنیم تا جوانان هنرمند بیشتر و بهتر معرفی شوند. ساسان نصیری، از اعضای شورای انتخاب این دوره ورسوس گفت: در خلأ ارگان‌هایی که باید از هنرمندان جوان حمایت کرده و آنها را معرفی کنند، برگزاری رویدادهایی مانند ورسوس بسیار مفید است و امیدوارم همچنان ادامه داشته باشد و شاهد موفقیت آن باشیم. مهدی احمدی نیز با بیان اینکه استعدادهای فراوانی در میان کارهای رسیده مشاهده شده است، گفت: آثار هنرمندانی را انتخاب کردیم که احساس می‌کردیم آینده خوبی خواهند داشت. با هم‌فکری دوستان، مجموعه باکیفیتی انتخاب شد و امیدواریم فروش خوبی هم برای هنرمندان به همراه داشته باشد. در بعضی از کارها ضعف‌هایی دیده می‌شود که می‌تواند در آینده به قوت بدل شود، اما حسن‌های زیاد کارها باعث می‌شد آن ضعف‌ها را نادیده بگیریم. پروسه نقاشی از سنی برای افراد شروع می‌شود و به مرور تکامل پیدا می‌کند و ما اگر حس می‌کردیم این استعداد در هنرمندی وجود دارد، آن اثر را انتخاب می‌کردیم. همچنین عطا هاشمی‌نژاد، دیگر عضو هیئت انتخاب گفت: نکته جالب‌توجه در ورسوس این دوره، حضور چهاربرابری هنرمندان زن در قیاس با مردان است. در ادامه جلسه، مهرنوش بهبودی با بیان اینکه ۱۰۱ اثر طراحی و نقاشی از ۶۷ هنرمند در این مجموعه به نمایش درآمده است، افزود: رؤیای ما این است که ورسوس آن‌قدر بزرگ شود که بتوانیم رشته‌های هنری دیگر را نیز پوشش دهیم. ما در یک دوره ورسوس را به مجسمه اختصاص دادیم و شاهد آثار خوبی بودیم. امیدواریم که باز هم بتوانیم این رویداد را برای مجسمه‌سازان و رشته‌های دیگری مانند عکاسی، نیومدیا و... برگزار کنیم.

بهبودی درباره رده سنی زیر ۳۰ سال گفت: ما برای انتخاب این رده سنی جدول‌های سازمان ملل را بررسی کردیم تا بدانیم که به چه سنی جوان گفته می‌شود و با توجه به آنها رده‌بندی زیر ۳۰ سال را انتخاب کردیم. البته در دوره‌های گذشته گاه تا زیر ۳۵ سال نیز داشتیم، اما چون هدف ما معرفی نسل نو است، باز هم سن را کاهش دادیم. عالی‌زاد نیز در این رابطه گفت: به نظر می‌رسد کسانی که بالای ۳۰ سال هستند دیگر راه خود را پیدا کرده و وارد گالری‌ها شده‌اند و نیازی به حمایت ورسوس ندارند. قطعا اگر سن شرکت‌کنندگان را بالا می‌بردیم، تعداد شرکت‌کنندگان بالاتر می‌رفت، اما آن افراد جای خیلی از جوانانی را که نیاز به معرفی دارند می‌گرفتند، به همین دلیل تصمیم گرفتیم این محدودیت سنی را ایجاد کنیم. عالی‌زاد با اشاره به وقایع تأسف‌بار اخیر گفت: ورسوس یک رویداد خصوصی است که حامی هنرمندان جوان است و با وجود اتفاقات غم‌انگیزی که این روزها افتاده است، ما وظیفه خود می‌دانیم که حمایت از جوانان را ادامه دهیم و این رویداد را برگزار کنیم. در پایان این نشست، عالی‌زاد با اشاره به برگزاری نمایشگاه ورسوس در خانه هنرمندان گفت: شاید دلیل اینکه هیچ‌وقت نخواستیم نمایشگاه را در گالری خصوصی برگزار کنیم این بود که جنبه تجاری پیدا نکند. برگزاری نمایشگاه در خانه هنرمندان آن را به سمت آکادمیک‌بودن می‌برد و به همین دلیل هر سال ورسوس را در این محل برگزار می‌کنیم و خانه هنرمندان نیز همیشه بیشترین همکاری را با ما داشته است. گفتنی است محمدمهدی فولادشکن، نازنین قرنجیک و مهسا رحیمی‌نیا به‌عنوان نفرات اول تا سوم چهارمین دوره ورسوس توسط معصومه مظفری، شهلا حسینی و امیرحسین اعتماد انتخاب شدند. نمایشگاه آثار برگزیده ورسوس تا ۱۸ بهمن در گالری‌های ممیز، میرمیران، زمستان و پاییز خانه هنرمندان ایران برپاست.

نگاهی به وقایع اخیر در ارکستر سمفونیک تهران
دهان باز، چشمان بسته

نسیم قاضی‌زاده: موسیقی ایران اوضاع جالبی دارد و به قول علی دایی، همه‌چیزش به همه‌چیزش می‌آید. کمتر موزیسین فعال و خوش‌قریحه‌ای است که طی سال‌های عمر هنری‌اش، آب خوش از گلویش پایین رفته باشد و درگیر حواشی نشده باشد. ظاهرا موسیقی‌دانان ایرانی دو دسته‌اند: دسته‌ای که حرف و حاشیه دارند و دسته‌ای که فراموش شده‌اند. به نظر می‌رسد حالت سومی که بتوان مثل موسیقی‌دان‌های تمام کشورهای دنیا گوشه‌ای نشست و کار کرد و بلیت فروخت و به صحنه برد و این سیکل ساده و روتین را انجام داد وجود ندارد. حواشی و داستان‌های حاشیه‌ای هم حول محور موسیقی همیشه وجود داشته و دارد و این قصه‌ها چندان تفاوتی بین موزیسین‌ها یا گروه‌های موسیقی قائل نمی‌شود؛ می‌تواند شامل مراسم تدفین مرحوم مرتضی پاشایی باشد، می‌تواند مرگ حبیب در خاموشی باشد، می‌تواند لغو اجرا با حضور بانوان در شهرستان‌ها باشد و البته می‌تواند اجرای اصلی‌ترین و قدیمی‌ترین ارکستر این شهر بدون رهبر ارکستر باشد!

ارکستر سمفونیک تهران مثل هر اتفاق تیمی مدت‌داری در ایران، هرگز بی‌حاشیه نبوده است. هربار که این ارکستر به صحنه رفته، درگیر حواشی بوده و هرگاه نرفته حتی، باز حاشیه‌ساز شده؛ ارکستری که قدیمی‌ترین ارکستر ایران است و محکم‌ترین پیوند میان موسیقی کلاسیک و مردم ایران در اجراهای زنده را رقم زده. ارکستر سمفونیک تهران در زمان حضور هیچ رهبر ارکستری رنگ آرامش و پیشرفت را ندیده است. اگر آرامشی بوده، پیشرفتی نبوده و اگر پیشرفتی بوده، پیشاپیش با آرامش خداحافظی شده بوده. البته بوده است زمان‌هایی که نه آرامشی بوده و نه پیشرفتی! اما مورد اخیر که به اوضاع غریب هفته‌های گذشته و رفتن شهرداد روحانی، رهبر ثابت ارکستر سمفونیک تهران برمی‌گردد، از آن اتفاقات نادر در تاریخ ارکستر سمفونیک است؛ نادرتر از سقوط هواپیمای اوکراینی. شهرداد روحانی که از محبوب‌ترین رهبران ارکستر سمفونیک طی سال‌های اخیر در میان مخاطبانش بود، در هفته‌های گذشته ایران را ترک می‌کند. به دلیل این تغییر ناگهانی، بنیاد رودکی از منوچهر صهبایی که به تازگی اجرای مری پاپینز را به صحنه برده و با نقدهای متعددی روبه‌رو شده بود و پیش از این بارها با ارکستر سمفونیک همکاری داشت دعوت می‌کند. او نه‌تنها در تمرین‌های ارکستر و خطاب به نوازندگان، بلکه در روز اجرا رو به مردم جملاتی را درباره خروج روحانی از ایران و متهم‌کردن او به دروغ‌گویی به زبان می‌آورد و در بخش آخر صحبت‌هایش او را «مطرب» می‌خواند. همین قصه منجر به خروج برخی از تماشاگران به نشانه اعتراض و قهر برخی از نوازندگان می‌شود تا آنجا که بعد از تنفس، بخش دوم کنسرت، بدون رهبر ارکستر اجرا می‌شود؛ یک فاجعه تمام‌عیار.

موسیقی ایران نیازی به دشمن ندارد وقتی رهبر ارکستری برای رهبر قبل‌تر از خودش به نشانه تحقیر واژه «مطرب» را استفاده می‌کند. کاری را که از عهده هیچ‌کدام از دوستان مخالف موسیقی برنمی‌آید، رهبر باسابقه ارکستر در اولین اجرایش با ارکستر سمفونیک تهران بعد از رفتن رهبر قبلی به زبان می‌آورد و ادامه می‌دهد: «مطرب باید بره جایی که مطربیشو کنه»! اینجا دیگر نه خبری از تحصیلات عالیه و موسیقی فاخر هست و نه واژه «مطرب» قبحی دارد... بحث بر سر سقوط اخلاقی یک جامعه و میزان اندک تاب‌آوری مخالف است. این همان چیزی است که نه‌تنها در موسیقی که در زندگی روزمره همه ما، در رانندگی‌هایمان، در زندگی‌های زناشویی‌مان، در فرزندپروری‌هایمان و در حضورمان در فضای مجازی هم عیان شده است. دهانمان را باز می‌کنیم و چشمانمان را می‌بندیم. حتی فراموش می‌کنیم در چه مسندی، در چه جایگاهی، قرار گرفته‌ایم. خودمان هم یادمان رفته است. موسیقی ایران که پیوسته در فرازونشیب مجاز و غیرمجاز، مجوزدار و بی‌مجوز، صداهای ممنوع، خواننده‌های وطنی، خواننده‌های آن‌ورآبی، حضور نوازندگان زن روی صحنه، ممنوعیت نمایش ساز بعد از گذشت ۴۰ سال از انقلاب اسلامی در صداوسیما و از این دست مقولات، استخوان خرد کرده است، آن‌قدری که از خودی خورده، از غریبه نخورده. موسیقی ارکسترال و کلاسیک در این بین همیشه کودک یتیم بوده است، چراکه پیشاپیش قربانی نابلدی‌های روتین ما ایرانی‌ها در کار تیمی و ناتوانی‌مان در تماشای بالیدن دیگرانی در سطح خودمان یا فراتر از خودمان بوده است. پیکر تکیده موسیقی ایران طی این سال‌ها نه فقط از جور زمان که از جور هم‌صنفی روزبه‌روز تهی‌تر و نحیف‌تر شده است. امروز خبر آمد که بردیا کیارس قرار است چوب رهبری ارکستر سمفونیک را بچرخاند. فارغ از ارزش‌گذاری هنری برای کیارس که تا به حال ارکستر ملی را رهبری کرده است، بیش از همه‌چیز سرعت وقایع و مطرح‌شدن همیشگی یک‌سری نام‌های تکراری ذهنم را مشغول می‌کند. به‌هرروی موضع‌گیری‌ها و اعلام نظرهای بنیاد رودکی در مسئله اخیر ارکستر سمفونیک تهران مثال لاک‌پشتی است که بی‌موقع دهان باز می‌کند و موجبات سقوط خودش را فراهم می‌آورد.

زیر آسمان فیروزه‌ای
۲ نمایش اشکان خطیبی با هنرجویان نوجوان روی صحنه

● **گروه هنر:** «پزشک نازنین» و «چخوف‌خوانی زیر نظر نماینده فدراسیون روسیه» به کارگردانی اشکان خطیبی در سالن سپند روی صحنه می‌رود. به گزارش ایسنا، به نقل از روابط‌عمومی نمایش، «پزشک نازنین» و «چخوف‌خوانی زیر نظر نماینده فدراسیون روسیه» از ۲۴ بهمن به مدت دو هفته و به ترتیب ساعت ۱۸:۳۰ و ۲۰:۳۰ در تماشاخانه سپند اجرا می‌شوند. «پزشک نازنین» بر اساس نمایش‌نامه نیل سایمون با طراحی و کارگردانی اشکان خطیبی برای دومین‌بار است که از سوی او و هنرجویانش روی صحنه می‌رود. این نمایش که سال گذشته در هفته اول دواجرائی شد، از اجراهای پرمخاطب سال گذشته محسوب می‌شود و انجمن منتقدان خانه تئاتر نیز در هجدهمین جشن سالانه خود از اشکان خطیبی برای آموزش اصولی تقدیر کرد. «چخوف‌خوانی زیر نظر نماینده فدراسیون روسیه» بر اساس نمایش‌نامه‌هایی از مایکل فرین، امید سهرابی و اشکان خطیبی، با طراحی و کارگردانی خطیبی نیز دومین نمایشی است که با هنرجویان او روی صحنه خواهد رفت. پوستر هر دو نمایش را مصطفی پیرهادی طراحی کرده و تهیه‌کنندگی هر دو اثر را خانه بین‌الملل بامداد بر عهده دارد. بازیگران این دو اثر هنرجویان نوجوانی هستند که در دو سال دوره آموزشی و تمرینی برای این اجرا آماده شده‌اند. تهیه بلیت‌های «پزشک نازنین» و «چخوف‌خوانی زیر نظر نماینده فدراسیون روسیه» از دوشنبه هفتم بهمن در سایت تیوال امکان‌پذیر است.

هوتن شکیبا و نوید محمدزاده در «قهوه قجری» آتیلا پسیانی

● **گروه هنر:** «قهوه قجری» نمایشی است که آتیلا پسیانی ۲۰ سال پیش به صحنه برد و این هنرمند تصمیم دارد همین نمایش را با ترکیب بازیگران جدید، دوباره اجرا کند. به گزارش ایسنا، این نمایش این بار با بازی نوید محمدزاده، هوتن شکیبا، اصغر پیران، روح‌الله حق‌گوی‌سان و نوید جهان‌زاده اجرا خواهد شد. «قهوه قجری» با نویسندگی، طراحی و کارگردانی آتیلا پسیانی بعد از برگزاری سی‌وهشتمین جشنواره تئاتر فجر در تالار اصلی مجموعه تئاترشهر به صحنه می‌رود. «قهوه قجری» که متن آن با نگاهی به نمایش‌نامه «هملت» شکسپیر نوشته شده است، نخستین‌بار سال ۱۳۷۸ در جشنواره تئاتر فجر به صحنه رفت و سال ۷۹ اجرای عمومی خود را در تالار چارسو مجموعه تئاترشهر انجام داد و با استقبال تماشاگران روبه‌رو شد. این نمایش که ۲۰ سال پیش با بازی بهرام ابراهیمی، محمد پورحسن، فرهاد شریفی، رضا فیاضی و آتیلا پسیانی اجرا شد، برای تماشاگران نسل‌های قبلی اثری خاطره‌انگیز است.

نمایش‌های بهمن و اسفند عمارت نوفل‌لوشاتو معرفی شدند

● نمایش‌هایی که در ماه‌های بهمن و اسفند سال ۱۳۹۸ در عمارت نوفل‌لوشاتو روی صحنه می‌روند، معرفی شدند. به گزارش «شرق»، به نقل از روابط‌عمومی عمارت نوفل‌لوشاتو، در ماه‌های بهمن و اسفند امسال، هشت اثر نمایشی در این عمارت روی صحنه می‌روند. همچنین عمارت نوفل‌لوشاتو در این دو ماه میزبان سی‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر و نهمین جشنواره دانشجویی و مردمی تئاتر «ثمر» نیز خواهد بود. فهرست آثاری که در دو ماه پایانی سال در دو سالن شماره یک و دو عمارت نوفل‌لوشاتو روی صحنه می‌روند به شرح زیر است:

سالن شماره یک:

- نمایش «آل‌استار»، نویسنده: داوود پورحمزه، طراح و کارگردان: مهتاب شکریان، از تاریخ ۲۷ دی تا ۱۲ بهمن، هر شب ساعت ۲۱:۳۰/ - نمایش «منگیا»، نویسنده و کارگردان: سلما سلامتی، از تاریخ ۲۳ بهمن تا پایان سال، هر شب ساعت ۱۸/ - نمایش «ایرای ۹۰»، نویسنده و کارگردان: عباس عبدالله‌زاده، از تاریخ ۲۲ بهمن آخر اسفند، هر شب ساعت ۲۱/ - نمایش «شک»، کارگردان: مهران امام‌بخش، از تاریخ ۲۳ بهمن تا پایان سال، هر شب ساعت ۱۹:۳۰

سالن شماره دو:

- نمایش «زخم معده»، نویسنده و کارگردان: سجاد دستیار، پنجم تا ۳۰ بهمن، هر شب ساعت ۱۸/ - نمایش «همه دزدها که دزد نیستند»، نویسنده: داریو فو، مترجم: جمشید کاویانی، طراح و کارگردان: محمدرضا جمال، از تاریخ اول تا ۲۰ بهمن، هر شب ساعت ۱۹:۴۵/ - نمایش «مردم وقتی به دنیا اومدم»، کارگردان: مسعود ترابی، از تاریخ ۱۰ تا پایان بهمن، هر شب ساعت ۲۱:۱۵.